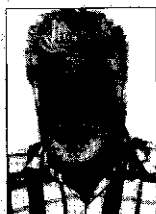


موسیقی و حکیم قشقایی



دکتر ح.م. صدیقی

حکیم جهانگیر خان قشقایی از استوانه‌های مکتب فلسفی اصفهان بود که بزرگانی همچون سید حسن مدرس و آیت‌الله بروجردی را تربیت کرد. در گفتار زیر، پیوند روحی و عملی و آویزش قلبی وی را با موسیقی بررسی می‌کنیم:



انسان از آغازین، هنگامی که به تکامل این داده و موهبه فرابشری می‌نشیند، آن را در تعلیل حوادث و پدیده‌های طبیعی به کار می‌گیرد. چرا؟ بدین جهت که محیط اطراف خود را تبیین کند و به احساس غنای معنوی دست یابد و تازه، این، همه جوانب نیست، موسیقی در همه دورانها زندگی بشر را معنی می‌بخشیده است و نخستین شکل و محتوای آن «حماسی» بوده است و «ملاحم» یا موسیقی همراه بوده‌اند و «حماسه» و «ملحمة»، بستر اصلی آفرینش موسیقایی بشر شمرده می‌شده است.

۲- قدمت موسیقی ایل سرافراز قشقایی

بررسی تاریخ هنر در میان اقوام کهن تاریخ ایرانی، این ادعای به حق ما را که در بالا گفتیم به اثبات می‌رساند. یکی از این اقوام، که قدمت حضور فعال فرهنگی آنان در فلات ایران، به هفت هزار سال پیش می‌رسد، قوم قشقایی است که تیره‌های کهن تاریخ از «آنان»، سکنه اصلی آذربایجان بودند و مانند تیره «بابات» آئین‌مداران نغمه‌پردازشان، با موسیقی غنی و سرشاری در نبردهای آیینی، همراه آلات موسیقی ابتدایی خویش پیشاپیش سربازان و عساکر تیره‌شان، که به آنان «ار» Er اطلاق می‌شد آهنگهای رزمی و

اسپیشینه موسیقی

به خلاف آنچه مرفهان بی‌درد و دهریون و حکمت‌ناآشنایان لایالی و خوشگذرانان بی‌ادراک و معرفت شسایع می‌کنند، دین‌مداری و خدامحوری و کهانت‌خویی و تعبدپیشگی، اساس و جان‌مایه موسیقی بشر است. قدمت موسیقی به اندازه زبان و شاید از آن هم فزون‌تر است و اعتبار و اهمیت آن بسیار فراتر از اعتبار و اهمیت زبان است. چرا که بشر بی آن پیوسته احساس فقر و خلأ معنوی کرده است. و اگر زبان را به مثابه وسیله آنسیت و ایجاد ارتباط و پیام‌رسانی روزمره به کار گرفته است، با موسیقی به عنوان زبانی فراتر از آن و وسیله‌ای پرشورتر از زبان معمولی سخن گفته است و آن را یک عامل بنیادین حیات معنوی خود، چون زیرساختی بر زندگی این جهانی برشمرده است. موسیقی هیچ‌گاه ماهیت سرگرم‌کننده، مانند شطرنج یا چوب‌الف نداشتی است و انسان، بی آن احساس کم‌داشت کرده است. موسیقی در هر زمان و در همه روزگاران بشر بوده است و اندرونه بشر از لحظه تولد با آن عجین شده است. در حکمت به این نعمت عظمای الهی و موهبت آسمانی «قطعه فرد وجود» نام داده‌اند. یعنی جزء لاینجزی و غیر منفک از هستی بشر که «انسان کامل» می‌تازد.

قهرمانی می‌نواختند و جنگاوران را تهییج به نبرد می‌کردند.

یکی از این آلات موسیقی که در الواح سومری حک و نقر شده است، کاسه‌ای کم‌ضخامت، پهن و بیضی‌شکل با ساعدی کوتاه بوده است که ظاهراً سه وتر زهی بر آن می‌کشیدند و مباشر و نوازنده سرپا ایستاده بر سینه می‌فشرد و با استفاده از هر دو دست می‌نواخت. «ساز» یا «سه‌تار» امروزین قشقاییان صورت تکامل یافته آن است که جهانگیر خان نیز در دوره شباب همین ساز را می‌نواخت و «الهی»‌ها و مناجات‌های خویش را در آن ترنم می‌کرد.

اکنون در میان ایل قشقایی سه آلت موسیقی رایج است:

۱. ساز یا قوپوز Qopuz، ساز زهی شناخته‌شده ترکان ایرانی، با قدمت سومری.

۲. کرنا، ساز بادی معروف.

۳. دوول (مغرب و مغرس آن: دهل)، ساز کوبه‌ای.

از میان آهنگهای حماسه‌های کهن نیز، هنوز نشانه‌هایی بر جای است. مانند:

۱. «سحرآوازی» که پیش از طلوع آفتاب و برای بیدار ساختن جوانان ایل با ریتم تندی نواخته می‌شود و ریشه در باورهای کهن ایل سرافراز و شیوه‌های آیینی یکتاپرستی ترکی باستان دارد. امروزه این آهنگ را فقط در روزهای خاصی می‌نوازند و چنان دلنشین و حماسه‌پرور است که بسیاری از جوانان در آن روزها در آلاچیقها، فقط برای شنیدن «سحرآوازی» می‌مانند.

۲. ساواش یا «جنگ‌نامه» که با ورود مردان به میدان بازی نواخته می‌شود. این آهنگ حماسی در «ساز»، آلت کهن موسیقی ترکی سومری نواخته می‌شود. جهانگیر خان در «ساواش‌نوازی» تبصر داشت.

۳. هه‌لئی Haley نوعی آهنگ رقصهای حماسی آیینی که آن نیز در «ساز» نواخته می‌شود.

شکل تجمع ایلی مراسمی که این آهنگ در بستر آن پیاده می‌شود، ریشه در فرهنگ غنی هفت هزار ساله قشقایی دارد. مثلاً در هنگام نواختن «ساواش»، جوانان ایل با جامه‌های رزمی کهن (= آرخالیق، جیقا، زنه‌راه، پاتاوا) به میدان می‌آیند و چوب دستی «دگنک» بر دست، در صف‌های منظم می‌ایستند و به آهنگ ساواش آغاز به رقص جنگ می‌کنند.

در هه‌لئی‌ها موسیقی حماسی آیینی نواخته می‌شود و گاه آهنگهای حماسی تند دلاورانه به ریتمی غم‌انگیز و محزون بدل می‌شود و مادران فرزند از دست هشته غم‌آگین، همراه با شعله‌های رقص، نه برای تفریح، بلکه برای ادای دین و پاس رسمهای آیینی در حاله‌ای از معنویات فراز می‌ایستند.

گذشته از سه آهنگ حماسی یادشده، در میان ایل سرافراز، «عاشیقها» که وارث خنیاگران کهانت‌پیشه و چندین هنر «وزان» Ozan‌های گذشته‌های دور خود هستند، آهنگهای حماسی تندی دارند که همه در «ساز» و همراه «زورنا» اجرا می‌شود. عاشیق این گونه آهنگها را با تمام وجود اجرا می‌کند. در تلحین نعمات حماسی نیز با بهر موری از تصویت انسانی، اشعاری با مضامین جنگاوری، شجاعت و قهرمانی می‌خوانند که گاه اعتراضی تند به ناتساویهای

اجتماعی و زر و زور و تزویر دارد.

مضامین اشعاری که در آهنگهای حماسی اجرا می‌شود، درون‌مایه‌ای از بها دادن به اتحاد ایلی، وابستگی عمیق به سرزمین و جولانگاه ایل و قهرمانیهای جوانان ایل سرافراز است در دفاع از شرف و نوامیس ایل خود که صد البته جان‌مایه مذهبی و دین‌مداری دارد. شعر معروف «بیزیمدیر» (از آن ماست!) که از یکی از این آهنگهای حماسی از سوی (دادال اوغلو)، عاشیق و شاعر و سخن‌پرداز غریب قشقایی سروده شده است، چنین اندرون‌های دارد. اجرای حماسی بسیار نامبردار این شعر که پژوهندگان اشاره دارند، احتمالاً در عصر شاه عباس صفوی، در گیر و دار اختلاف با قزلباش و اسکان و تبعید و کوچ اجباری تیره‌هایی از ایل کهن تاریخ «لوشار» (= افشار) در کوهپایه‌های استان فارس انجام پذیرفته است.

شعر این آهنگ چنین آغاز می‌شود:

قالخدی، کوچ ائیلهدی آوشار ائللری،

آغیر - آغیر گندن ائللر بیزیمدی!

در این بیت شاعر، حتی در گزینش واژه‌ها به هم‌آوایی تند صامت‌ها و صائتها توجه داشته است و در اجرای تند حماسی آن، حرکت هجوم‌وار ایل لمس می‌شود، تا جایی که در اعتراض به ستم شاهان، چنین رجزی می‌خواند:

پادشاهلار بیزه ائدەر فرمانی،

فرمان شاهین ایسه، داغلار بیزیمدیر.

نئچه قوچ ایگیدلر یتره سریلر،

ئولن ئولر، قالان ساغلار بیزیمدیر.

این حماسه‌ها، آینه زلال زندگی قهرمانی حکمت‌آشنایان ایل را نشان می‌دهد.

از میان آهنگهای حماسی معروف ایل سرافراز می‌توان به عنوان شناخته‌شده زیر نیز اشاره کرد:

۱. گرایلی

۲. باش گرایلی

۳. گندن دارغا

۴. صمصام

که همگی در ساز و همراه کرنا اجرا می‌شوند.

از میان داستانهای حماسی ایل سرافراز که گفته می‌شود جهانگیر خان با آن آشنا بوده، منظومه‌های دوازده گانه «کور اوغلو» است که روایت‌های بدیعی در میان ایل از آن وجود دارد. گذشته از روایات ناشناخته به جهان علم که از این منظومه‌ها و در صندوق سینه «بیرچی»‌های ایل سرافراز مدفون است، در بسیاری از حکایات ضمنی روایات مشترک نیز، تفاوت‌هایی عمده به چشم می‌خورد. حتی نامهای اشخاص منظومه‌ها هم تغییر یافته‌اند. مثلاً پدر «کور اوغلو» که در روایات ایل سرافراز، «یوسف» نام دارد، در روایت آذری و ترکمنی «علی کیشی» است. در برگردان فارسی روایتی از زبان جهانگیر خان که از طریق «عاشیق محمد» و «عاشیق اسماعیل قشقایی» منتقل شده است، داستانی کامل درباره اختراع تفنگ و آشنایی کور اوغلو با آن آمده است که بسیار بدیع است.

۳- ریشه‌های موسیقی ایل سرافراز در آذربایجان

نمی‌توان در میان ایل از موسیقی مدرن و ادبیات مدرن مکتوب سخن گفت. اما، همانند موسیقی فولکلوریک این قوم، ادبیات شفاهی ایشان نیز غنی و پربار و سرشار از درد هجران و غربت، اکنون بر جای است. این مجموعه بسیار عظیم و انسانی وجوه اشتراک قومی با ادبیات آذری و ترکمنی و ترکان شرق ترکیه دارد.

اغلب موارد انواع ادبیات شفاهی آذری نظیر: بایاتی، قوشما، گرایلی، تاپماجا، قوشماجا، ناغیل، دستان، دیوانی و غیره در میان قشقایان نیز رایج است و در صندوق سینه‌ها محفوظ که ضبط و نشر آنها اکنون مرد این میدان می‌طلبند.

مضامین اصلی ترانه‌های قشقای غربت و هجران است. مصراعهای سوم و چهارم اغلب بایاتیها و قوشما حکایت از این دارد. مانند:

باشی پارا - پارا دومانلی داغلار

در نخستین منظر، موسیقی قشقای را در گستره فولکلور، می‌توان وجهی از موسیقی آذری دانست. وجود اصلاحاتی نظیر گرایلی، شاه ختایی، کرم، کور اوغلو، غریب، کوچ ایواری، خوش گلدین ایواری و جزه اینها، نشانگر آن است که آبخور اصلی موسیقی قشقای موسیقی غزان و آذربایان بوده است. اما، نوازندگان ایل گذشته از ایجاد دیگرگونه‌ها در سازه و ساختار، در اجرا نیز تغییراتی را ایجاد کرده‌اند. مثلاً آهنگی با عنوان «دوئه» را در ریتم بایاتی می‌نوازند و یا آهنگی با روح حماسی و قوی با نام «ظومار» دارند که بر اساس «آنادولو سه‌گاهی» ساخته شده است. و با آهنگهایی با عنوانهای باش خسرو، دلی خسرو، صمصام، بیستون، هه‌لئی و جز آن را می‌توان نام برد که موسیقی آشنایان آذری با آنها چندان آشنایی ندارند و نوازندگان قشقای این آهنگها را در کنار ملودیها و ترانه‌هایی نظیر: های مدد، های مدد، اویان ائلمیمز اویان، آغیر ائل و غیره، از آن خود کرده‌اند.

بسیاری از ترانه‌ها و آهنگهای فولکلوریک آذری و مناطق شمال غرب ایران و شرق آنادولو نظیر: دورنار، عاشیق گلمش، مارالا باخ، سازی دوتون، کسمه نار آغاجی، آغدیر بیلگین، معصوم و دهها ترانه نظیر آن با اندک دیگرگونه‌ها در اجرا در میان قشقایان رایج است.

موسیقی رسمی و مکتوب قشقای همانند ادبیات قشقای غریب و بی‌کس است. قشقایان در

محیطی که تدریس زبان

و ادبیات ترکی در آن

عملاً ممنوع و ناممکن

است، زیست می‌کنند

و طبیعی است که



کؤنلوم قارا گئیمیش گؤز لریم آغلار

و یا:

دولاننام داغلار سنی

سندن یار ایسی گلیر

و یا:

تئریم بیزه بیر یول وئر

بیز واراق تولکه میزه

و یا:

غنچه دن آچیلار گول لریم منیم

فلک اوزاق سالمیش یول لریم منیم.

و غیره که در میان متون شفاهی فراوان می توان به آنها برخورد. پیش از حکومت رضاخانی، در مکاتب سیار قشقایی که به آنها در متون تاریخی «کرباسیه» نام داده شده است، تعلیم و تدریس اصلا به زبان ترکی قشقایی بوده است و در کنار آن متون فارسی و عربی نیز آموخته می شده است. بسیاری از شاعران ایل مانند میرزا مادون قشقایی و یوسف علی بیگ، این گونه تعلیم یافته اند. اکنون در میان ایل به برخی از متون مکتبی ترکی می توان برخورد و نیز حافظه دیرسالان که منظومه های حکمت آمیز مکتب خانه های «کرباسیه» را اکنون از حفظ دارند.

هم از این روی حدس می زنیم که حکیم قشقایی پیش از ورود به حوزه علمیه اصفهان در ایام صباوت و جوانی، در کرباسیه تحصیل کرده است.

در باب موسیقی قشقایی باید گفت ترکان بر روی میراث فرهنگی بر جای گذاشته از خود، پیوسته دستینه ترکی نرده اند و آثار بسیاری را به زبانهای غیر ترکی به ویژه فارسی آفریده اند. اما به هر تقدیر، ما این آثار را نیز جزء آثار فرهنگی ترکی به حساب می آوریم. در نام آلات موسیقی و نام آهنگها و مقامها هم وضعیت چنین است.

مثلا ما در موسیقی عرب الان اصلاحاتی نظیر:

نهفت الاتراک، چارگاه الترکی، عشاق لاتراک، ضرب الترکی، بسته نگار الترکی، مخمس الترکی، برافشان الترکی داریم.

و این خود نشان می دهد ک اصلاحاتی نظیر: برافشان، نهفته سوزناک، راحت افزا، شوق افزا، فرحناک، فرح فزا، راحت الارواح، شوق و طرب و جزء آن که ترکیبهای فارسی یا عربی هستند، ایجاد و اختراع ترکان بوده است، که در کنار نلمهای ترکی در تاریخ موسیقی ایران به کار رفته است. نامهای سازها نیز چنین است که در کنار نامهای ترکی مانند:

باغلاما، قابازنا، اگری، چوگور، بورغو، شدرغو، دلیلی دودک، قوال، بالایان، بارقی، چیغیرتما، دومبک، سورمه، قوپوز و جز آن به نامهای غیر ترکی برمی خوریم. موسیقی قشقایی از این جهت از بومیان استان فارس بیشتر تأثیر پذیر است. ولی در هر جا دستینه قشقایی مشهود است که نیاز به پژوهشی همه جانبه دارد.

مردان و زنان قشقایی، همگی توان گفت با موسیقی محشورند و از آن تلذذ حاصل می کنند. اغلب زنان قشقایی رقص و یورقا هلئی و آغیر هلئی و اوچ باسما را به عنوان رقصی مقدس و با آداب خاص یاد دارند و مردان، همه، با آهنگهایی نظیر «سحر آوازی» آشنا هستند و در اعیاد و جشنها گوش به «ساز» و «قوپوز» عاشیقه می سپارند و

فراوان هنگام کوچ آهنگهای سوزناک سر می دهند.

نوازندگان و خوانندگان حرفه ای را قشقاییان ساروان، عاشیق و چنگی می نامند که با ساز و کرنا و ناقرا آهنگهای اصیل می نوازند. سه تار کمانچه و ویولن نیز در میان قشقاییان رایج شده است و بسیاری از حافظان و میراثداران فرهنگ اصیل قشقایی اکنون سرگرم تدوین علمی آهنگهای بومی خود هستند.

۴- صبغه مذهبی موسیقی

موسیقی مترنم در ساز حکیم قشقایی، البته موسیقی آیینی و مذهبی بوده است. آنچه به تواتر به ما رسیده است، این است که او در سه مایه به ترنم موسیقی می پرداخته است:

۱. موسیقی حماسی در مایه های شاهنامه خوانی، بویلامهای کوراوغلو و جز آن.

۲. موسیقی مردمی و ترانه های بومی و آهنگهای اصیل ترکی.

۳. موسیقی آیینی، الهی و مذهبی.

نوع سوم موسیقی متعالی آیینی در مراسم مذهبی، در شبهای ماه رمضان و در ایام ماه محرم میان ایل سرافراز نواخته می شود.

در ماه محرم هر سال تا اربعین حسینی اغلب مردان و زنان ایل قشقایی سیاه می پوشند و کارهایی نظیر بافتنی، رنگرزی، لباس دوزی را تعطیل می کنند و به عزاداری و نوحه سرایی آهنگین بر اساس موسیقی آیینی می پردازند.

شب عاشورا اغلب مردان و زنان در دسته های سوگوار و جداگانه شب زنده داری می کنند. برخی از مردم، روز عاشورا هلیم می پزند که نذر ادا کنند برای ثواب بیشتر، شب هلیم را آماده می کنند تا در ساعت آغازین سحرگاه، گروه سینه زنان و شب زنده داران برای خوردن هلیم برسند. عاشقان شهدای کربلا که تا بامدادان بیدار بوده اند، و تمام شب را با موسیقی آیینی عزاداری می کرده اند پس از خوردن هلیم پراکنده می شوند، هلیم پخته شده کفای همه چادرهای اطراف را می دهد. اگر تعداد نذر کنندگان زیاد شد، حتی تا چادرهای دور دست هم هلیم می فرستند از نوحه های معروفی که در میان مردم ایل قشقایی در روز عاشورا به آهنگ موسیقی آیینی خوانده می شود، این نوحه است:

ای کربلا سلطانی

قارداش واویلا

زینبین شیرین جانی

قارداش واویلا

زینبی نین گوز یاشی

یاتندیری دانعی داشی

امام حسین قارداشی

قارداش واویلا

گوز یاشیم سئیلاب اولدو،

جیگریم کباب اولدو،

کربلا خراب اولدو

قارداش واویلا

بی کس قالدی سکینه
خراب اولدو مدینه
کیم رحم اندر یتیمه
قارداش واوللا

آهنگ این نوحه در مایه «بایاتی» است و گفته می شود که حکیم قشقای خود بایاتی سرا بوده و در اوزان هفت هجایی اشعاری داشته است.

۵. حکیم قشقای در آیینۀ ادبیات شفاهی

مردم پیوسته قهرمانان عرصه اندیشه و علم را، در خمیر خانه خیال خویشان بازسازی کرده اند و روایتهایی مناسب با حال و مقام آنان ساخته اند که صد البته از واقعیهایی انکارناپذیر اخذ قوت و الهام کرده است و در حاله های از اسطوره و افسانه گم شده است. استخراج این قصص و افسانه ها و روایات از صندوق سینه ها و تدوین آنها، کمک زیادی به روشن شدن زوایای تاریک زندگی قهرمانان عرصه های اندیشه و عمل می کند.

عامه در فرهنگ شفاهی خود، فارغ از میزانها و هنجارهای زمان و مکان و استدلال و استنتاج، قهرمان آرمانی خویشان را آن گونه که خود می خواهد می سازد. هم از این رو گوئیم برای تدوین حیات سرشار از تقوا و فضیلت آن حکیم بزرگوار، به ادبستان فرهنگ علمه قشقای در یک صد سال اخیر باید سر بزنیم. اینک برخی از این روایتها:

۱

حکایت کنند که روزی از دکان سازفروشی جنب مدرسه صدر اصفهان بیرون آمد که درویشی روشن ضمیر او را فراخواند و از وطن، شغل، حسب و نسب وی جويا شد. جهانگیرخان شرح حال خود را با درویش در میان گذاشت و گفت که سه تار می زنم و شاهنامه می خوانم و سرود می گویم.

خود می گفته: «چون گفتار من به پایان رسید، درویش خیره در من نگریست و گفت: گیرم در این حرفه فارابی زمان شدی، مطربی بیش نخواهی بود!»

گوید: «گفتم نیکو گفتمی و مرا از خواب غفلت بیدار کردی، هان بگو چه باید بکنم که خیر دنیا و آخرت در آن باشد؟»

پس آن گاه آن درویش، او را به حوزه علمیه مدرسه صدر برد و...

۲

به یک روز از شهر خود شد روان
سوی اصفهان آمد او بی گمان
سراغ یکی تارزن را گرفت
ز شخصی که مهرش به او جا گرفت
جوایش همی داد آن باصفا
که: «ای بنده عاصی بی صفا!»
تو گیرم در این فن سرآمد شوی
چو بونصر فارابی امجد شوی
نئی مطربی بیش، پس دم مزن!

از این گفته برقی ز دل برجهید
در او خرمن جان بر آتش کشید
ضمیر خدائی اش بیدار شد
دل غافل از یار، هشیار شد
سخن کز دل پاک آید برون
نشیند به دل صاف سازد درون

۳

روزی در کارگاه سازآموزی استادش به فراگیری فن نواختن سه تار مشغول بود. کارگاه سازآموزی در کنار مدرسه صدر قرار داشت. ناگهان چشمش به جمعیت انبوهی می افتد که از مدرسه خارج می شده اند و شخص معتمی پیشاپیش جمعیت بوده است.

جهانگیرخان از استاد خویش می پرسد «جمع برای چیست این شخص معتم کیست؟»

استاد پاسخ می دهد: «اینان از نماز جماعت می آیند و آن آقا مجتهد و پیش نماز است.»

جهانگیرخان شیفته آن همه ابهت و جلال قرار می گیرد و به حلقه طلاب می پیوندد و از همان وقت وارد مدرسه صدر می شود.

۴

جهانگیرخان طبع شعر داشت و وقتی به اصفهان می آمد پیش همای شیرازی می رفت که شعرهایش را اصلاح کند. روزی در محضر همای شیرازی بر سر وزن بیتی جدل می کند و می گوید: «که این شعر به آهنگ جور در می آید و غلط نیست، من از کجا بتوانم این غلطها را تشخیص دهم؟»

همای شیرازی او را به تعلیم فن عروض و مبادی عربیات دعوت می کند و به مدرسه صدر رهنمون می شود.

۵

در یک تابستان و در اوایل دهه نهم از سده سیزدهم، برای فروش دام به اصفهان آمده بود. «ساز» شکسته خود را نیز برای تعمیر همراه داشت. پیش یحیی ارمنی که کارگاه کوچک «سازسازی» داشت، رفت. او را در حالتی یافت مست و می خواره. بسیار ناراحت شد چنین گمان کرد که در فن الحان و سازنوازی فارابی زمان هم شود، باز به او «مطرب» خواهند گفت. در آن روزگار چهل بهار از عمرش سپری شده بود.

از کارگاه سازسازی بیرون شد و یک راست به مدرسه صدر رفت و برای تحصیل عزم جزم کرد.

۶

جهانگیرخان در جوانی شاهنامه خوان ایل بود و سه تار می نواخت. گویند در یکی از تابستانها که ایل به ییلاق سمیرم آمده بود، او نیز برای خرید و فروش و رفع حوایج شخصی به اصفهان رسید. در ضمن تارش هم خراب شده بود، سراغ استاد تارساز گرفت. او را پیش یحیی ارمنی تارساز معروف مقیم جلفا بردند. در این میان ناگهان زنی از میان مردم خطاب به او گفت: «پرو پی کار بهتری و علمی بیاموز، از تار زدن چه حاصل که پیرت یحیی ارمنی باشد؟»

سخن آن زن در جهانگیرخان مؤثر افتاد و همان روز در مدرسه

«الماسیه» حجره‌ای برای خود گرفت و با یک عشق و علاقه مفراطی پی تحصیل رفت...

۷

وقتی ظل‌السلطان در مدرسه به دیدن او (جهانگیر خان) رفت، در اثنای سخن گفت: «خان بزرگ اگر سابقاً می‌خواست مرا ببیند، چند ماه قبل می‌بایست وقت می‌گرفت. اما، من امروز برای دیدن شما، از شما وقت می‌گیرم»

۸

جهانگیر خان در جوانی، دل‌باخته دختر عمه‌اش گلندام بود. گلندام هم می‌دانست که او عاشق «سه‌تار» است و شرط ازدواج با او را «ترک سه‌تار» قرار می‌دهد. جهانگیر خان ترک سه‌تار نمی‌کند و تا پایان روزگار خود نیز تن به ازدواج نمی‌دهد. گلندام نیز هیچ‌گاه ازدواج نمی‌کند. گلندام دختر ابراهیم خان کلاتر بوده است.

۹

جهانگیر خان روز و شب سه‌تار می‌نواخت و می‌خواند و اشک می‌ریخت. روزی «بی‌بی فاطمه» مادرش بر او خشم می‌گیرد و سه‌تارش را پرت می‌کند، به گونه‌ای که می‌شکند.

جهانگیر خان دل‌آزرده به کنجی می‌نشیند و فردای روز آن را به اصفهان برای تعمیر می‌برد. وارد بازار اصفهان می‌شود و تا سویهای مدرسه صدر می‌رود. سراغ «یحیی ارمنی» تارساز معروف را می‌گیرد. پینه‌دوزی پای دیوار مدرسه صدر نشسته بود، او را با قیافه ایلاتی و کوله‌بار بر پشت سرگردان می‌بیند و می‌پرسد:

«آهای! خان! چه کار داری؟ دنبال چه و که هستی؟»

خان ماجرا را می‌گوید، پینه‌دوز نشان یحیی ارمنی را در چهار سوق اصفهان به او می‌دهد.

خان به درب منزل یحیی می‌رود. خانواده‌اش می‌گویند که او در مسافرت است و تا سه روز دیگر نخواهد آمد.

خان پیش پینه‌دوز می‌آید و می‌گوید: «جایی ندارم که بروم.» پینه‌دوز او را به خانه خود می‌برد. در خانه می‌بیند که او نماز را با حالت عرفانی خاص و با عشق و گریه بر دامان می‌خواند. این است فردا روز او را به «آقا محمدرضا قمش‌های» مجتهد و پیش‌نماز مدرسه صدر معرفی می‌کند.

۱۰

روزی آقا محمدرضا قمش‌های به مسجد صدر داخل می‌شد. مردم و شیفتگان و مؤمنان و طلبه اطراف او را فرا گرفته بودند. میان آنان مردی خوش‌هیكل ایلاتی کوله‌بار گونی‌وار بر دوش توجه او را جلب می‌کند. می‌گوید: «راه باز کنید این مرد بیاید.»

با او سخن می‌گوید و علت آمدنش به اصفهان را می‌پرسد. خان ماجرا را تعریف می‌کند. آقا محمدرضا قمش‌های می‌گوید: «می‌خواهی من تاری یادت دهم که آوازهاش جهانگیر شود؟»

این سخن در خان اثر می‌کند. آن را کرامتی الهی حساب می‌کند، روحش منقلب می‌شود و همراه او به مدرسه می‌رود. آقا درس فلسفه داشت. خان پای صحبت آقا می‌نشیند. درس بسیار شیرینی بود. خان جذب آقا می‌شود و سؤال‌های گوناگون از او می‌کند. آقا برخلاف برخی آخوندهای مخالف فلسفه، خیلی راحت و با گشاده‌رویی

سؤال‌های او را پاسخ می‌گوید و او را به خانه‌اش می‌برد و پس از چندی در مدرسه صدر به او حجره‌ای می‌دهند و بدین‌گونه خان در سلک طلاب علوم در می‌آید.

۱۱

در سالی که در اصفهان قحطی بود و آدم‌خواری باب شده بود، اکثر طلاب، مدرسه صدر را ترک گفته به دیار خود رفته بودند. از اقامت جهانگیر خان در مدرسه سه سالی می‌گذشت. به خلاف آنچه از سوی گلندام، پدر و مادر و دیگر بستگانش اصرار می‌شود، او مدرسه را ترک نمی‌گوید و در راه ارتزاق مردم فعالیت می‌کند.

خان بنیه‌ای قوی داشت، خود چاهی در کنار زاینده‌رود می‌کند و هر روز بر سر آن حاضر می‌شود و آب در می‌آورد و به مردم می‌دهد.

۱۲

حسام‌السلطنه پسر عباس میرزا، برادر محمدشاه قاجار و عموی ناصرالدین شاه حاکم اصفهان بود. او می‌گفت: «من از کسی ترسی ندارم، فقط از نگاه‌های این آخوند ایلاتی (= جهانگیر خان) می‌ترسم.»

۱۳

ظل‌السلطان که می‌خواست به جای مظفرالدین شاه ولیعهد شود، وارد اصفهان می‌شود که مردم آن سامان را با خود همراه سازد و مخفیانه نظر سران ایلات و عشایر را جلب می‌کند که علیه مظفرالدین شاه اقدام کند.

ابراهیم خان کلاتر به او می‌گوید که اگر بخواهی ایل قشقایی را به کمک طلبی باید جهانگیر خان را با خود همراه سازی.

ظل‌السلطان نامه به جهانگیر خان می‌فرستد، جواب نمی‌گیرد. ابراهیم خان کلاتر، حاکم دهقان و شوهر عمه خان و پدر گلندام را واسطه می‌کند. خان او را نیز رد می‌کند و پاسخ نمی‌دهد.

۱۴

ظل‌السلطان از محبوبیت جهانگیر خان در میان مردم اصفهان خبر داشت. به وسیله او عده‌ای پیش خان می‌روند و به دروغ می‌گویند که امام جمعه مسجد شاه مریض شده است و از او تقاضا می‌کنند که نماز جماعت فردا را در مسجد شاه او اقامه کند.

وقتی مردم مطلع می‌شوند که جهانگیر خان در مسجد شاه نماز خواهد خواند، تمام سطح میدان و بازار و کوچه‌ها را پر می‌کنند.

خان وقتی وارد میدان می‌شود و چشمش به جمعیت می‌افتد، برمی‌گردد و راه مدرسه را در پیش می‌گیرد، همه دنبالش راه می‌افتند و عده‌ای التماس کنان می‌خواهند که خان نماز را اقامه کند.

جهانگیر خان می‌گوید: «من، اگر امروز نماز بخوانم، نماز همه خراب می‌شود. وقتی جمعیت را دیدم، تکان خوردم. این تکان تا از من دور نشود، من نمی‌توانم نماز را اقامه کنم.»

و بدین‌گونه توطئه و نقشه ظل‌السلطان که می‌خواست با اقامه نماز از سوی جهانگیر خان، تأیید برای خود بیابد، نقش بر آب می‌شود.

در پایان باید گفت که موسیقی در نظر حکیم قشقایی در بچه‌ای برای راز و نیاز با مبدأ فیض ازلی بوده است. شایع است که وی رساله‌ای در موسیقی نیز داشته است. گرچه هیچ‌گونه اثر مکتوبی از وی به دست نیامده است، اما همین شایعه نشان می‌دهد که وی تا آخر عمر از نواختن ساز، این آلت عشق و طلب دست برنداشت.